

«وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ان الانسان لظلوم كفار»^۱

«یعنی: اگر خواهید نعمت خدا را بشمارید شماره کردن آن نتوانید

و که انسان ستم پیشه و ناسپاس است»

«و او عزوجل گوید:

«يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تمونن الا و انتم مسلمون.

«واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا واذكروا نعمة الله عليكم اذ كنتم اعداء.

«قالف بين قلوبكم فاصبحتم بنعمة اخوانا وكنتم على شفا حفرة من النار

«فانقذكم منها كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تهتدون. ولتكن منكم امة يدعون

«الى الخير ويامرون بالمعروف وينهون عن المنكر واولئك هم المفلحون.

«ولا تكونوا كالذين تفرقوا واختلفوا من بعد ما جائتهم البينات واولئك لهم

«عذاب عظيم»^۲

«یعنی: شما که ایمان دارید، از خدا چنانکه شایسته ترسیدن از

«اوست، بترسید و نمیرید جز اینکه مسلمان باشید. همگی به ریسمان خدا

«چنگ زنید و پراکنده مشوید و موهبت خدا را بر خودتان به یاد آرید،

«آندم که دشمنان بودید و میان دلهایتان پیوند داد و بموهبت وی برادران

«گشتید، بر لب مفاکی از آتش بودید و شما را از آن برهانید بدینسان خدا

«آیه‌های خویش برای شما بیان می‌کند شاید هدایت شوید باید دسته‌ای

«از شما باشند که سوی نیکی بخوانند و به معروف وادارند و از منکر باز

«دارند آنها خودشان رستگارانند. و چون آن کسان مباحثه که با وجود

«حجت‌ها که سویشان آمده بود پراکنده شدند و اختلاف کردند، که آنها

«عذابی بزرگ دارند»

۱- ابراهیم، ۱۴، ۳۳

۲- آل عمران، ۳، آیات ۱۰۱ تا ۱۰۵

«و او عزوجل گوید و گفتار او حق است:

«يا ايها الذين آمنوا اذكروا نعمة الله عليكم وميثاقه الذي واثقكم به
اذ قلتم سمعنا و اطعنا»^۱

«یعنی : نعمت دادن خدا را به خودتان با پیمان وی که شما را
بدان متعهد کرده بیاد آرید آندم که گفتید شنیدیم و فرمانبر شدیم «
«و او عزوجل گوید و گفتار او حق است:

«يا ايها الذين آمنوا ان جئناكم فاسق بنا فتبينوا ان تصيبوا قوما
بجهالة فتصبحوا على ما فئلمتم نادمين. واعلموا ان فيكم رسول الله لو يطيعكم
في كثير من الامر لعننتهم ولكن الله حبيب اليكم الايمان وزينة في قلوبكم و كره
اليكم الكفر والفسوق والعصيان اولئك هم الراشدون. فضلا من الله ونعمة
والله عليم حكيم»^۲

«یعنی : شما که ایمان دارید اگر فاسق خبری نزد شما آورد به
تحقیق پردازید، مبادا گروهی را از روی جهالت آسیب زنید و از آنچه
کرده اید پشیمان شوید بدانید که پیغمبر خدا میان شماست اگر در بسیاری
امور اطاعت شما کند به رنج افتند ولی خدا ایمان را محبوب شما کرد
و آنرا در قلوب شما بیاراست و انکار و نافرمانی و عصیان را مکروه شما
کرد که تحقیق کنان، خودشان، هدایت یافتگانند، کرم و نعمتی از جانب
خداست و خدا دانا و فرزانه است»

«و هم او عزوجل گوید:

«ان الذين يشرون بعهد الله و ايمانهم ثمنا قليلا اولئك لا خلاق لهم
في الآخرة ولا يكلمهم الله ولا ينظر اليهم يوم القيامة ولا يزرهم و لهم

۱ - مائده آیه ۷

۲ - حجرات ۴۹ آیات ۵ تا ۸

«عذاب الیم»^۱

«یعنی: کسانی که پیمان و قسمهای خویش را به بهایی ناچیز می‌فروشند، آنان، در آخرت نصیبی ندارند و روز قیامت خدا با آنها سخن نمی‌کند و سویشان نمسی‌نگردد و پاکشان نمی‌کند و عذابی الم انگیز دارند.»

«وهم او عزوجل گوید و گفتار او حق است:

«فاتقوا الله ما استطعتم واسمعوا واطيعوا وانفقوا خيرا لانفسكم و
«من يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون»^۲

«یعنی: تا تو انید بترسید و گوش فرا دارید و اطاعت کنید و مسالی
برای خویش انفاق کنید و هر که از بخل خویش محفوظ ماند آنها، خودشان،
رستگار اند.»

«وهم او عزوجل گوید و گفتار او حق است :

«ولانفقوا الايمان بعد تو كيدها وقد جعلتم الله عليكم كفيلا ان الله
يعلم ما تعملون. ولانكونوا كالتى نقضت غزلها من بعد قوة انكاثا تتخذون
«ايمانكم دخلا بينكم ان تكون امة هي اربى من امة يلوكم الله به ولبينسن
«لكم يوم القيامة ما كنتم فيه تختلفون. ولو شاء الله لجعلكم امة واحدة ولكن
«يضل من يشاء ويهدي من يشاء ولتسئلن عما كنتم تعملون. ولاتتخذوا
«ايمانكم دخلا بينكم فزول قدم بعد ثبوتها وتذوقوا السؤيما صدقتم عن
«سبيل الله ولكم عذاب عظيم. ولانثروا بعهد الله ثمنا قليلا انما عند الله هو خير
«لكم ان كنتم تعلمون. ما عندكم ينقد وما عند الله باق ولنجزين الذين صبروا

۱- آل عمران ۳ آیه ۷۱

۲- تباين ۶۴ آیه ۱۶

«اجرهم با حسن ما كانوا يعملون»^۱

«یعنی: و قسمها را از پس محکم کردنش که خدا را ضامن آن کرده‌اید مشکنبید که خدا می‌داند چه می‌کنید. و چون آن کس که رشته خود از پس تابیدن پنبه و قطعه قطعه کند مبادید که قسمه‌ایتان را مابین خودتان برای آنکه گروهی بیشتر از گروه دیگر است دستاویز فریب‌کنید حق اینست که خدا شما را بقسمها امتحان می‌کند و روز قیامت مطالبی را که در مورد آن اختلاف داشته‌اید برایتان بیان می‌کند اگر خدا میخواهد شما را بک امت کرده بود ولی هر که را خواهد گمراه کند و هر که را خواهد هدایت کند و از آنچه می‌کرده‌اید باز خواستان می‌کنند، قسمه‌ایتان را میان خودتان دستاویز فریب‌کنید که قدمی از پس استوار شدنش بلغزد و شما را برای بازماندگان از راه خدا بدی رسد و عذابی بزرگ داشته باشید. پیمان خدا را بهای اندک مفروشید «حق اینست که آنچه نزد شماست فانی می‌شود و آنچه نزد خداست ماندنی است و کسانی که صبوری کرده‌اند پاداششان را بهتر از آنچه عمل می‌کرده‌اند دهیم»

«وهم او گوید و گفتار او حق است :

«اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم فان تنازعتم في شئین فردوه الى الله و الرسول ان كنتم تؤمنون بالله و اليوم الآخر ذلك خير و احسن»^۲

«یعنی: خدا را فرمان برید و پیغمبر و کارداران خویش را فرمان برید و چون در چیزی اختلاف کردید اگر بخدا و روز جزا ایمان دارید

۱- نحل ۱۴ آیات ۹۰ تا ۹۷

۲- نساء ۵۹

«آنها بخدا و پیغمبر ارجاع کنید که این بهتر و سرانجام آن خوبتر است.»
 «وهم او گوید و گفتار او حق است:

«وعدالله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی—
 الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکن لهم دینهم الذی ارتضی لهم
 ولیبدلنهم من بعد خو ففهم انما یعبدوننی لایشرکون بی شیئا ومن کفر بعد ذلك
 فاولئک هم الفاسقون»^۱

«یعنی: خدایه کسانی از شما که ایمان آورده اند و کارهای شایسته
 کرده اند وعده کرده که در این سرزمین جانشینان کند چنانکه اسلافشان
 را نیز جانشین کرد و دینشان را نیز که برای ایشان پسندیده استقرار دهد
 و از پی ترسشان امنیت بدل آرد که مرا عبادت کنند و چیزی را بامن شریک
 نکنند و هر که پس از این کافر شود آنها، خودشان، عصیان پیشگاندند وهم
 او عزوجل گوید و گفتار او حق است:

«ان الذین بیایعونک انما بیایعون الله، یدالله فوق ایدیههم، فمن نکث
 فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بعهده علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما»^۲

«یعنی: کسانی که با تو بیعت کنند در حقیقت با خدا بیعت می کنند
 و روی دستهایشان دست خداست هر که نقض بیعت کند به ضرر خویش
 می کند و هر کس به پیمانی که با خدا بسته وفا کند پاداشی بزرگ به او
 خواهد داد.»

«اما بعد خدا عزوجل از شما شنوایی و طاعت و پیوستگی به جماعت
 خواست و از عصیان و تفرقه و اختلاف بیم داد و از اعمال کسانی که پیش از شما
 بوده اند خبرتان داد و درباره آن دستور داد تا اگر عصیان کردید حجت

«برشما تمام کرده باشد، اندرز خدا عزوجل را بپذیرید و از عذاب وی
 «بترسید، که هیچ امنی هلاک نشد مگر از پس آن که اختلاف کرد و سری
 «نداشت که آنرا فراهم آرد، اگر چنین کنید نماز به جماعت نکنید و دشمنان
 «بر شما چیره شوند و حرام بکدیگر را حلال شمارید، و وقتی چنین شود
 «دین خدای سبحانه به پای نماند، و فرقه‌ها شوید و خدا عزوجل به پیمبر
 خویش صلی الله علیه گوید:

«ان الذین فرقوا دینهم و كانوا شیعالست منهم فی شیئی انما امرهم
 «الی الله ثم بنیهم بما كانوا یفعلون»^۱

یعنی: «کسانی که دین خویش را پراکنده کردند و گروه گروه
 «شدند کاری با آنها نداری، کار ایشان فقط با خداست که عاقبت از آنچه
 «می کرده اند خبرشان می‌دهد»

«من نیز شما را به همان سفارش می‌کنم که خدا سفارش کرد ،
 «و از عذاب او بیمتان می‌دهم که شعیب صلی الله علیه وسلم بقوم خویش
 و گفت:

«و یا قوم لایجر منکم شقاقی ان یصیبکم مثل ما اصاب قوم نوح او
 «قوم هود او قوم صالح و ما قوم لوط منکم ببعید. و استغفروا ربکم ثم توبوا
 «الیه ان ربی رحیم و دود»^۲

«یعنی: ای قوم مخالفت من بیداریتان نکشاند که بشما همان
 «رسد که بقوم نوح یا قوم صالح یا قوم هود رسید و قوم لوط از شما
 «چندان دور نیست. از پروردگار خویش آمرزش بخواهید و توبه بدو برید
 «که پروردگار من رحیم مودت شعار است.

۱- انعام ۱۶ آیه ۱۶

۲- هود ۱۱ آیه ۸۹

«اما بعد، جماعت‌هایی از آنها که در این باب سخن می‌کردند، به مردم
 «چنان وانمودند که به کتاب‌خدا و حق دعوت می‌کنند و دنیا و نازع بر سر دنیا
 «نمی‌خواهند و چون حق به آنها عرضه شد، کسان در این باب پراکنده شدند،
 «بعضی حق را گردن نهادند و بعضی دیگر از آن بگشتند، بعضی شان حق را
 «بگذاشتند و از آن گذشتند و می‌خواهند کار خلافت را به ناحق بگیرند که به
 «نظر شان عمر من در از آمده و آرزوی شان خلافت را در نظر شان جلوه داده و
 «خواسته‌اند تقدیر را پیش‌اندازند، به شما نوشته‌اند که به دستاویز تعهدی که
 «برای آنها کرده‌ام باز آمده‌اند. به یاد ندارم که از تعهدی که برای آنها
 «کرده‌ام باز گشته باشم. پنداشتند که اجرای حدود می‌خواهند، گفت‌شان که
 «آنرا بر هر که می‌دانید از حدود تجاوز کرده و بر هر کس، از نزدیک و دور،
 «که باشماستم کرده اجرا کنید.

«گفتند: «باید قرآن تلاوت شود»

«گفتم: «هر که خواهد آنرا تلاوت کند و غلو نکند و برخلاف تنزیل
 «خدا نخواند»

«گفتند: «باید محروم مقرری بگیرد و مال به مستحق رسد و سنت
 «نیکورعایت شود و به خمس و زکات تجاوز نشود و مردم نیرومند و امین
 «امارت یابند و مظالم کسان به صاحبانش مسترد شود»

«به این همه رضایت دادم و بر آن ثبات ورزیدم و پیش‌زنان پیمبر صلی
 «الله علیه و سلم رفتیم و با آنها سخن کردم و گفتم: «می‌گویند کی را امارت دهم؟»
 «گفتند: «عمرو بن عاص و عبدالله بن قیس را امارت ده و معاویه را
 «واگذار که خلیفه پیش از تووی را امارت داده و سرزمین خود را سامان
 «داده و ولایتش از اورضایت دارند، عمرو را نیز پس بفرست که ولایتش از
 «اورضایت دارند و دستور بده که سرزمین خویش را سامان دهد»

«و این همه را بکردم اما از پی آن بر من تجاوز کردند و از حق بگشتند. اینک که به شما می نویسم اینان که عنان کار را بدست دارند می خواهند تقدیر را پیش اندازند، مرا از نماز بداشته اند، میان من و مسجد حایل شده اند و هر چه توانسته اند از مدینه برگرفته اند. اینک که این نامه را می نویسم مرا میان سه چیز مخیر کرده اند: یا بعوض هر که بخطا یا صواب آسبی به او زده ام از من قصاص گیرند و چیزی از آن وانگذارند، یا از خلافت کناره کنم تا دیگری را به خلافت بردارند، یا کس پیش مطیعان خویش از ولایت و مردم مدینه فرستند و از حق اطاعتی که خدا سبحانه برای من بر آنها مقرر داشته بیزاری کنند.

به آنها گفته ام: «اینکه از خویشان قصاص پس دهم پیش از من خلیفگان بوده اند که خطا و صواب کرده اند و کس از آنها قصاص نگرفته. میدانم که آنها قصد جان من دارند. اما اینکه از خلافت بیزاری کنم، اگر بکشیدم بهتر از آنست که از کار خدا عزوجل و خلافت وی بیزاری کنم. اما اینکه گویند: کس به ولایتها و مردم مدینه فرستند که از اطاعت من بیزاری کنند من گماشته شما نیستم و از پیش آنها را به اطاعت مجبور نکرده ام، خودشان باطاعت آمدند که رضای خدا عزوجل و اصلاح میان کسان می خواستند. هر کس از شما دنیا می جوید جز آنچه خدا عزوجل برای وی مقرر کرده نخواهد یافت و هر که تقرب خدا و خانه آخرت و صلاح امت و رضای خدا عزوجل و سنت نکوی پیمبر خدا صلی الله علیه و سلم و دو خلیفه پس از او رضی الله عنهما می خواهد، خدا در مقابل آن پاداش میدهد، که پاداش شما بدست من نیست و اگر همه دنیا را بشما دهم، بهای دین شما نباشد و کاری برای شما نسازد، از خدا بترسید و به آنچه پیش اوست خوشدل شوید. هر که به پیمان شکنی رضا دهد، من

«رضا نمیدهم، خدا سبحانه نیز رضا نمی‌دهد که پیمان وی را بشکنند. اما چیزها که مرا درباره آن مخیر می‌کنند خلع و نصب خلیفه است، من با اتفاق یارانم خویشن‌داری کرده‌ام و منتظر حکم خدا مانده‌ام و تغییر نعمت از جانب او سبحانه، که سنت بدو تفرقه است و خونریزی را خوش ندارم. شما را به خدا و مسلمانی قسم می‌دهم که جز حق نخواهد که از جانب من بشما داده می‌شود رعایت کنید و برابر حق ستم نکنید و میان ما، چنانکه خدا عز و جل فرمانتان داده عدالت کنید، شما را به خدای سبحانه که درست‌پیمانی وهم آهنگی در کار خدا را بر شما مقرر داشته قسم می‌دهم که خدای سبحانه فرموده و گفته وی حق است :

«و اوفوا بالعهد ان العهد کان مسؤولاً، ولعلکم تذکرون.»

«یعنی: به پیمان وفا کنید که پیمان بازخواست شدنی است، و شاید

«اندرز گیرید»

«اما بعد من خودم را تبرئه نمی‌کنم که نفس، بدی را فرمانگو است
 «مگر آنکس که پروردگارم بر او رجم کند که پروردگارم بخشنده و
 «رحیم است. اگر کسانی را عفو بت کرده‌ام، از این کار جز قصد خیر نداشته‌ام
 «و اینک به سوی خدا عز و جل از هر کاری که کرده‌ام توبه می‌برم و آمرزش
 «می‌خواهم که هیچکس جز او گناهان را نمی‌آمرزد و رحمت پروردگارم
 «به همه چیز رساست و جز مردم گمراه از رحمت خدا نو میدنمی‌شوند.
 «او توبه‌بندگان را می‌پذیرد و از بدیها درمی‌گذرد و می‌داند چه می‌کنند از
 «خدا عز و جل می‌خواهم که من و شما را ببخشد و دل‌های این امت را به نیکی
 «الفت دهد و از بدکاری بیزار کند. ای مسلمانان و مؤمنان، درود بر شما با
 «رحمت و برکات خدا.»

ابن عباس گوید: این نامه را يك روز پیش از ترویه برای کسان در مکه خواندم.

عبدالله بن عتبہ بنقل از ابن عباس گوید: عثمان مرا پیش خواند و بکار حج گماشت و من سوی مکه رفتم و حج را پیاداشتم و نامه عثمان را برای آنها خواندم و چون به مدینه آمدم با علی بیعت کرده بودند.

سخن از محل دفن عثمان
و کسی که عهده دار دفن
وی بود

ابی بشیر عابدی گوید: عثمان را سه روز انداخته بودند و دفن نمی کردند. پس از آن حکیم بن حزام قرشی، از بنی اسد بن عبد العزی، و جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف با علی درباره دفن وی سخن کردند و از او خواستند که سه کسان عثمان اجازه این کار را بدهد علی چنین کرد و اجازه داد و چون خبر شایع شد با سنگ بر راه نشستند. تنی چند از کسانش جنازه را بیاوردند و می خواستند به یکی از باغهای مدینه برند که آنرا حش کوب می نامیدند و یهودان مردگان خویش را آنجا دفن می کردند، وقتی وی را میان مردم آوردند تخت وی را سنگسار کردند و می خواستند او را بیندازند و چون علی خبر یافت کس فرستاد و قسمشان داد که دست از او بردارند و چنان کردند. پس او را ببردند و در حش کوب دفن کردند و چون معاویه بن ابی سفیان بر مردم تسلط یافت بگفت تا باغ را خراب کردند و آنرا به بقع پیوست و بگفت تا کسان، مردگان خویش را بدور قبر عثمان دفن کردند تا به قبور مسلمانان پیوست.

یسار بن ابی کرب به نقل از پدرش که عامل بیت المال عثمان بوده گوید: عثمان را ما بین مغرب و تاریک شدن شب دفن کردند و بر جنازه او کسی جز مروان بن حکم و سه تن از غلامانش و دختر پنجمش حاضر نبود. دخترش شیون کرد و صدای شیونش

بلند شد و مردم سنگ بر گرفتند و گفتند: نعل، نعل! و نزدیک بود سنگسارش کنند که گفتند: باغ، باغ، او او را بیرون باغ دفن کردند.

واقدی، بنفل از صالح بن کیسان گوید: وقتی عثمان رضی الله عنه کشته شد یکی گفت او را در دبر سلع دفن کنند که مقبره یهودان بود.

حکیم بن حزام گفت: «بخدا تا یکی از فرزندان قصی زنده باشد چنین نشود» نزدیک بود شریبا شود ابن عدیس بلوی گفت: «ای پیر مرد! ترا چه زیان که کجا دفن شود؟»

حکیم بن حزام گفت: «جز در بقیع غرق دفن نشود، همانجا که باجناب و فرزندان وی دفن شده اند.» آنگاه حکیم بن حزام با دوازده کس که زبیر از آن جمله بود وی را برداشتند و حکیم بن حزام بر او نماز کرد.

واقدی گوید: درست به نزد ما اینست که جبیر بن مطعم بر او نماز کرد.

مخرم بن سلیمان و البی گوید: عثمان رضی الله عنه به روز جمعه پس از برآمدن آفتاب کشته شد و نتوانستند او را دفن کنند، نایله دختر قرافصه کس به طلب حویط بن عبدالعزی و جبیر بن مطعم و ابی جهم بن حدیفه و حکیم بن حزام و نبار اسلمی فرستاد که گفتند: «نمی توانیم او را به روز بیرون ببریم که ابن مصریان بردند» پس آن گروه منتظر ماندند و میان مغرب و عشا بیامدند اما میان آنها و جنازه حایل شدند. ابو جهم گفت: «بخدا هر که میان من و جنازه حایل شود جانم را بر سر آن می دهم، برش دارید». پس او را سوی بقیع بردند.

گوید: نایله با چراغی همراه یکی از غلامان بدنبال آنها بود که در بقیع چراغ را روشن کرد، برفتند تا به نخلستانی رسیدند که دیواری داشت و دیوار را شکستند و وی را در نخلستان دفن کردند و جبیر بن مطعم بر او نماز کرد. نایله پیش رفت، می خواست سخن کند اما گروه مانع وی شدند و گفتند: بیم داریم که این غوغاییان قبر او را بشکافند. و نایله به منزل خویش باز گشت.

عبدالله بن ساعده گوید: پس از آنکه عثمان کشته شد دو روز همچنان بسود و نخواستند دفنش کنند، آنگاه چهار کس او را برداشتند: حکیم بن حزام و جبیر بن مطعم و نیار بن مکرم و ابوجهم بن حذیفه. و چون جنازه را گذاشتند که بر او نماز کنند نئی چند از انصار بیامدند و نگذاشتند که بر او نماز کنند که اسلم بن اوس بن بجره ساعدی و ابو حبه مازنی از آن جمله بودند و نیز نگذاشتند در بقیع دفنش کنند.

ابوجهم گفت: «دفنش کنید که خدا و فرشتگان بر او درود گفته اند»

گفتند: «بخدا هرگز در قبره مسلمانان دفن نشود» پس او را در حش کوب دفن کردند و چون بنی امیه به قدرت رسیدند حش را جزو بقیع کردند که اکنون مقبره بنی امیه است.

محمد بن موسی مخزومی گوید: وقتی عثمان کشته شد مسی خواستند سرش را جدا کنند، نایله و ام البنین بر او افتادند و مانعشان شدند و شیون کردند و به صورت زدند و جامه در پند، ابن عدیس بلوی گفت: «ولش کنید».

آنگاه عثمان را غسل نداده سوی بقیع بردند، خواستند در محل جنازه ها بر او نماز کنند اما انصار مانع شدند و عمیر بن ضابی بیامد و بر عثمان جست که روی دری بود و یکی از دنده های او را بشکست و گفت: «ضابی را بداشتی تا در زندان ببرد».

ربیع بن مالک به نقل از پدرش گوید: وقتی عثمان کشته شد، من جزو بردارندگان وی بودم جنازه را بردری نهادیم که سرش بدر می خورد پسبب آنکه با شتاب می رفتیم که سخت بیمناک بودیم و او را در گورش در حش کوب زیر خاک کردیم.

طلحه گوید: وقتی عثمان کشته شد، نایله کس به طلب عبدالرحمان بن عدیس بلوی فرستاد و گفت: «تو از همه به من نزدیکتری و شایسته تر که به کار من پردازی، این مردگان را از من دور کن».

گوید: عبدالرحمان به او ناسزا گفت و خشونت کرد و چون دل شب شد، مروان

به خانه عثمان آمد، زید بن ثابت و طلحة بن عبدالله و حسن و کعب بن مالک و همه یاران عثمان که آنجا بودند پیش وی آمدند، چند کودک و چند زن نیز به محل جنازه ها آمدند، عثمان را بیرون بردند که مروان بسرا و نماز کرد آنگاه به بقیع بردند و در مجاورت حش کوب دفن کردند، صبحگاهان غلامان عثمان را که با وی کشته شده بودند بیاوردند و چون بدیدندشان نگذاشتند دفنشان کنند. جنازه ها را به حش کوب بردند و چون شب شد دو تن از آنها را بیاوردند و پهلوی عثمان دفن کردند و با هر کدامشان پنج تن و از جمله یک زن، فاطمه مادر ابراهیم بن عدی همراه بود. آنگاه باز گشتند و پیش کثانه بن بشر رفتند و گفتند: «تو از همه این قوم بما نزدیکتری بگو این دو جثه را که در خانه است برون بیاورد»

گوید: بشر با آن گروه سخن کرد اما نپذیرفتند.

گفت: «من، فقط خاندان عثمان را از مصریان و پیوستگانشان پناه داده ام دو جثه را بیرون بیاورد و بیفکاید» پس پای آنها را کشیدند و روی سنگ قبرش انداختند که سنگ آنرا بخورد.

آن دو غلام که در حادثه خانه عثمان کشته شدند، نجیح و صبیح نام داشتند و بسبب حرمت و همتشان، نامشان از عنوان بردگی رایجتر بود، نام سومی را کس بیادداشت. عثمان را غسل ندادند لباس خون آلودش کفنش بود، دو غلامش را نیز غسل ندادند. شعبی گوید: عثمان رضی الله عنه را شبانگاه دفن کردند و مروان بن حکم بر او نماز کرد، دخترش بانایله دختر قرافسه از دنبال او می گریستند.

سخن از وقت

کشته شدن عثمان

در این باب اختلاف کرده اند، اتفاق هست که در ماه ذی حجه بود. بعضی ها گفته اند، هیجده روز از ذی حجه رفته به سال سی و ششم هجرت بود. اما بیشتر

براین رفته‌اند که هیجده روز رفته از ذی‌حجه سال سی‌وپنجم کشته شد.

سخن از روایت کسانی که
گویند بمال سی‌وششم کشته شد

بعقوب بن زید به نقل از پدرش گوید: عثمان به روز جمعه هیجده روز رفته از
ذی حجه سال سی‌وششم پس از پسینگاه کشته شد، خلافت وی دوازده سال، دوازده
روز کم بود و هشتاد و دو سال داشت.

کسان دیگر گفته‌اند: هیجده روز گذشته از ذی حجه سال سی‌وپنجم کشته شد.
شعبی گوید: عثمان هیجده روز در خانه محاصره شد و صبحگاه روز هیجدهم
ذی حجه سال بیست و پنجم از درگذشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم کشته شد.
ابومعشر گوید: عثمان به روز هیجدهم ذی حجه سال سی‌وپنجم کشته شد و
خلافتش دوازده سال دوازده روز کم بود.

ابوعثمان گوید: عثمان به روز جمعه هیجده روز رفته از ذی حجه سال سی‌وپنجم
ده سال و یازده ماه و بیست و دو روز پس از قتل عمر کشته شد.
طلحه گوید: عثمان هیجده روز رفته از ذی حجه، به روز جمعه، آخرین ساعت
روز کشته شد.

دیگران گفته‌اند: به روز جمعه پس از طلوع آفتاب کشته شد.
هشام کلبی گوید: عثمان صبحگاه جمعه هیجده روز رفته از ذی حجه سال
سی و پنجم کشته شد و خلافت وی دوازده سال هشت روز کم بود.
بعضی دیگر گفته‌اند در ایام نثریق کشته شد و این را از زهری روایت
کرده‌اند.

سخن از مدت عمر عثمان

گذشتگان در این باب اختلاف کرده‌اند، بعضی گفته‌اند مدت عمر وی هشتاد و دو سال بود و این را از محمد بن عمران روایت کرده‌اند.

بعضی دیگر گفته‌اند که، وقتی کشته شد نود سال با هشتاد و هشت سال داشت، و این را از قتاده روایت کرده‌اند.

بعضی دیگر گفته‌اند: وقتی کشته شد هفتاد و پنج ساله بود، و این را از هشام بن محمد روایت کرده‌اند.

بعضی دیگر گفته‌اند: شصت و سه ساله بود و این را از ابو حارثه و ابو عثمان نقل کرده‌اند.

بعضی دیگر گفته‌اند هشتاد و شش سال داشت و این را نیز از قتاده نقل کرده‌اند.

سخن از

صفت عثمان

حسن بن ابی الحسن گوید: وارد مسجد شدم و عثمان را دیدم که بر عیای خویش نکیه زده بود، دیدم که مردی نکوروی بود، بر چهره اش آثار آبله بود و مویش بر شانه‌هایش ریخته بود.

محمد بن عمر گوید: از عبدالله بن عنبسه و دو تن دیگر از صفت عثمان پرسیدم که بی اختلاف گفتند: «مردی بود نه کوتاه، نه بلند، نکوروی و لاغرگون، باریش انبوه و بلند، سبزه رنگ، درشت استخوان، چهارشانه با موی انبوه سر، که ریش خود را زرد می‌کرد.»

زهري گوید: عثمان مردی چهارشانه و نکوموی و نکوروی و طاس بود با

فاصله زیاد میان دو پا.

سخن از وقت اسلام
و هجرت عثمان

محمد بن عمر گوید: اسلام عثمان در ایام پیشین بود، پیش از آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وارد خانه ارقم شود.
گوید: وی در هجرت اول و نیز در هجرت دوم از مکه به سرزمین حبشه رفت و در هر دو نوبت زنش، رقیه دختر پیغمبر خدا را به همراه داشت.

سخن از
کنیه عثمان

محمد بن عمر گوید: عثمان بن عفان در جاهلیت کنیه ابو عمرو داشت به دوران اسلام رقیه دختر پیغمبر خدا برای او پسری آورد که وی را عبدالله نام کرد و مسلمانان او را ابو عبدالله کنیه دادند. عبدالله شش ساله شد و خروسی به چشم او نوك زد که بیمار شد و در جمادی الاول سال چهارم هجرت بمرد پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم بر او نماز کرد و عثمان وارد قبر او شد.
هشام بن محمد گوید: کنیه عثمان ابو عمرو بود.

سخن از فرزندان
و همسران عثمان

رقیه وام کلثوم دو دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم همسران عثمان بودند، رقیه عبدالله را برای وی آورد.
فاخته دختر غزوان نیز بود که برای وی پسری آورد که نامش عبدالله شد، وی

عبدالله اصغر بود اما نماند.

ام عمرو دختر جندب نیز بود که عمرو و خالد و ابان و عمرو و مریم را برای وی آورد.

فاطمه دختر ولید بن عبد شمس نیز بود که ولید و سعید و ام سعید را برای وی آورد.

ام البنین دختر عیینة بن حصن فزازی نیز بود که عبدالملک را برای وی آورد که نماند.

رمله دختر شبیة بن ربیعہ نیز بود که عایشه و ام ابان و ام عمرو سه دختر عثمان از او بود.

نایله دختر فرافصه نیز بود که مریم دختر عثمان از او بود.

هشام بن کلثبی گوید: ام البنین دختر عیینة بن حصن برای عثمان عبدالملک و عتبه را آورد.

و هم او گوید: نایله، عنبسه را آورد.

واقدی گوید: عثمان از نایله دختری داشت به نام ام البنین که زن عبدالله بن یزید بن ابی سفیان بود.

گوید: وقتی عثمان کشته شد رمله دختر شبیه و نائله، و ام البنین دختر عیینه، و فاخته دختر غزوان در خانه او بودند. اما بگفتة علی بن محمد بهنگام محاصره ام البنین را حلاق داد.

زنانی که در جاهلیت و اسلام داشته بود و فرزندان ذکور و اناث وی اینان بودند.

سخن از نام عاملانی که
عثمان به سال آخر
بر ولایات داشت

محمد بن عمرو گوید: وقتی عثمان کشته شد ۷۰ سال مکه عبد الله حاضر می بود.

عامل طایف قاسم بن ربیعہ ثقفی بود.

عامل صنعاء علی بن منبیه بود.

عامل چند عبد الله بن ربیعہ بود.

عامل بصره عبد الله بن عامر بن کریز بود که از آنجا در آمده بود، اما عثمان کسی

را بر آنجا نگماشته بود.

عامل کوفه سعید بن عاص بود که از آنجا بیرون آمد و نگذاشتند باز گردد.

عامل مصر عبد الله بن سعد بن ابی سرح بود که پیش عثمان آمد و محمد بن ابی حذیفه

بر مصر تسلط یافت. عبد الله بن سعد مابین بن هشام را بر مصر جانشین خود کرده بود

که محمد بن حذیفه او را بیرون کرد.

عامل شام معاویه بن ابی سفیان بود.

ابو عثمان گوید: وقتی عثمان در گذشت، عامل شام معاویه بن ابی سفیان بود و

عامل حمص از طرف معاویه، عبد الرحمان بن خالد بن ولید بود.

عامل قنسربن حبیب بن مسلمه بود.

عامل اردن ابو الاعور بن سفیان بود.

عامل فلسطین علقمة بن حکیم کنانی بود.

عامل دریا عبد الله بن قیس فزاری بود.

عده دار قضای شام ابرالدرداء بود.

عطیه گوید: وقتی عثمان در گذشت عامل مفرریهای کوفه ابو موسی اشعری

بود.

- عامل خراج سواد، جابر بن فلان مزنی بود با سماک انصاری.
 عامل جنگ کوفه قعقاع بن عمرو بود.
 عامل قرقسیا جریر بن عبدالله بود
 عامل آذربایجان اشعث بن قیس بود
 عامل حلوان عتبه بن نهاس بود
 عامل ماه مالک بن حبیب بود
 عامل همدان نسیر بود
 عامل ری سعید بن قیس بود
 عامل اصفهان سایب بن اقرع بود
 عامل ماسبدان حبیش بود
 عامل بیت المال عقبه بن عمرو بود
 عامل قضای عثمان زید بن ثابت بود.

سخن از بعضی
 خطبه‌های عثمان

عنه گوید: عثمان از آن پس که با وی بیعت کردند با مردم سخن کرد و گفت:
 «اما بعد، خلافت را به گردن من بار کردند و من پذیرفتم، بدانید
 که من تابعم نه متبوع، بدانید که شما را بر من پس از کتاب خدا عزوجل
 و سنت پیامبر اوصلی الله علیه وسلم مسحق هست: اینکه در مسائل مورد اتفاق
 شما و روشها که پدید آورده‌اید از سلف خویش تبعیت کنم و هر جا با اتفاق
 روشی پدید نیآورده‌اید، روش اهل خیر داشته باشم و هر جا ضرورت
 نباشد دست بدارم. بدانید که دنیا سرسبز است و مورد رغبت مردم است

«و بسیاری شان بدان متمایل شده‌اند، بدینا تکیه مکنید و بدان اعتماد نداشته باشید که در خور اعتماد نیست. بدانید که دنیا فقط کسی را رها می‌کند که آنرا رها کرده باشد.»

بدین عثمان بنقل از عموی خویش گوید: آخرین بار که عثمان در میان جمع سخن کرد چنین گفت:

«خدا عزوجل دنیا را به شما داد که بوسیله آن آخرت جوید و نداد که بر آن تکیه کنید. دنیا فنا می‌شود و آخرت بجا میماند، آنچه فانیست گردنفر از آن نکنند و از آنچه باقیست مشغول ندارد. باقی را برفانی مرجع دارید که دنیا به سر می‌رود و بازگشت سوی خداست. از خدا عزوجل بترسید که ترس خدا وسیله مصونیت از عذاب و نفرت اوست. از تغییرات خدا حذر کنید و هماهنگ جماعت باشید و دسته دسته مشوید، نعمت خدا را بپا دارید که دشمنان بودید و دل‌هایشان را الفت داد و به نعمت وی برادران شدید»

سخن از اینکه هنگام محاصره
عثمان کی در مسجد پیمبر
با مردم نماز می‌کرد؟

ربیع بن عثمان گوید: آنروز موزن، سعد قرظ، پیش علی بن ابی طالب آمد و گفت:
«کی با مردم نماز کنند؟»

علی گفت: «بانگ بز: خالد بن زید»
و ابوانگ زد و خالد بن زید با مردم نماز کرد و این اول بار بود که معلوم شد نام
ابو ایوب، خالد بن زید است.

گوید: ابو ایوب چند روز با مردم نماز می‌کرد پس از آن علی با مردم نماز کرد.

عبدالله بن ابی بکر بن حزم گوید: مؤذن پیش عثمان آمد و اعلام نماز کرد .
 عثمان گفت: «من برای نماز پایین نمی آیم. برو به یکی بگو نماز کند.» مؤذن پیش
 علی آمد و او به سهل بن حنیف گفت که روز آغاز محاصره دوم با مردم نماز کرد و این
 به روز اول ذی حجه بود و چون روز عید بیامد علی با مردم نماز عید کرد و همچنان با
 آنها نماز می کرد تا عثمان کشته شد.
 عبدالله بن نافع بن نزل از پدرش گوید: ابواب چند روز با مردم نماز می کرد ،
 آنگاه علی به روز جمعه وعید نماز کرد تا عثمان کشته شد.

سخن از اشعاری که در
 رثای عثمان گفتند

شاعران از پس کشته شدن عثمان در مدح و هجاء و نوحه و سرور بسیار سخن
 کردند، از جمله مداحان وی حسان بن ثابت و کعب بن مالک، هر دو انصاری، و تمیم بن
 ابی بن مقبل و دیگران بودند .
 از جمله اشعاری که حسان در مدح و رثای عثمان و هجای قاتلان وی گفته
 اینست:

«غزای مرزها را واگذاشتید

«وینزد قبر محمد بغزای ما آمدید

«گویی اصحاب پیغمبر

«شتران بودند که باید بدر مسجد کشته شوند

وهم او گوید:

«اگر خانه پسراروی از او خالی مانده

«ودری افتاده ودری سوخته و ویران شده

«هنوز طالب خبر آنجا حاجت خویش را می یابد

«وشهرت و اعتبار آنجاست»

کعب بن مالک انصاری گوید:

«کشتن خلیفه کاری فجیع بود

و بلای ترس از آن پا گرفت

«سر انجام کسانی که پیشوای خویش را کشتند»

«جهنم است»

«فضل بن عباس بجواب شعری که حسان درباره گرفتن انتقام عثمان گفته بود چنین

گوید:

«انتقامی می جویی که بنومربوط نیست

«این ذکوان صفوری را با عمروچه مناسبت

«بچه خرماده بهنگام نفاخر

«بمادرش انتساب میگیرد

«و پدرش را از یاد می برد

«از پس محمد بهترین کسان

«وصی پیمبر است

«نخستین کسی که نماز کرد

«و نخستین کسی که گمراهان را

«بنزد بک بدر از پای در آورد

«همین عیب بس که از قتل عثمان سخن کنند

«که او را به حبشیان مصر تسلیم کرده اند

جباب بن یزید مجاشعی عموی فرزاد گوید:

«بجان پدرت گریه مکن

«که نیکی برقت بجز آنده کی

«مردم در کاردین خویش بسفاقت افتادند
 «و پسر عفان شری دراز بجای نهاد
 «ای ملامتگر همه کس هلاک شدنی است
 «به نیکی سوی خدارهسپار باش»

خلافت امیر مؤمنان
 علی بن ابی طالب علیه السلام

در همین سال، در مدینه، با علی بن ابی طالب بیعت خلافت کردند.

سخن از بیعت کنان
 و وقت بیعت علی علیه السلام

سیرت نویسان سلف در این باب اختلاف کرده‌اند، بعضی ها گفته‌اند که یاران
 پیمبر صلی الله علیه و سلم از علی خواستند که عهده‌دار کار آنها و مسلمانان شود و او
 نپذیرفت و چون راضی نشدند و اصرار کردند خلافت را پذیرفت .
 محمد بن حنفیه گوید: وقتی عثمان کشته شد پیش پدرم بودم، برخاست و بهمنانه
 خویش رفت، یاران پیمبر خدا صلی الله علیه و سلم پیش وی آمدند و گفتند: «این مرد کشته
 شد، مردم را امامی باید، کسی را برای این کار شایسته‌تر از تو نمی‌دانیم که سابقه‌ات
 بیشتر است و خویشاوندیت با پیمبر خدا نزدیکتر»

گفت: «چنین مکنید که من وزیر باشم بهتر که امیر باشم.»

گفتند: «نه، بخدا دست بر نمی‌داریم تا با تو بیعت کنیم»

گفت: «پس در مسجد باشد که بیعت من نهانی نباشد و به رضای مسلمانان

باشد.»

عبدالله بن عباس گوید: خوش نداشتم به مسجد رود که بیسم داشتم سرو صدا

بسیار شود اما اوجز مسجد جایی را نپذیرفت و چون وارد شد مهاجران و انصار وارد شدند و با وی بیعت کردند، پس از آن مردم نیز بیعت کردند.

ابوشرعابدی گوید: در مدینه بودم که عثمان کشته شد. مهاجران و انصار و از جمله طلحه و زبیر فراهم شدند و پیش علی آمدند و گفتند: «ای ابوحنس بیا با تو بیعت کنیم»

گفت: «مرا به خلافت شما چه حاجت، هر که را انتخاب کنید من با شمایم و به اورضایت می‌دهم، بخدا دیگری را انتخاب کنید»
گفتند: «کسی جز تو را انتخاب نمی‌کنیم»

گوید: از پس کشته شدن عثمان بارها پیش وی آمدند و آخرین بار که آمدند و گفتند: «کار مردم بی خلیفه سامان نگیرد این کار به درازا کشید»
گفت: «مکرر پیش من آمده‌اید و رفته‌اید و اینک باز آمده‌اید، سخنی با شما می‌گویم که اگر بپذیرید کار شمارا می‌پذیرم و گرنه بدان حاجت ندارم»
گفتند: «هرچه بگویی می‌پذیریم ان شاءالله»

گوید: پس علی بیامد و به منبر رفت و مردم بر او فراهم آمدند، گفت: خلافت شمارا خوش نداشتم اما اصرار کردید که خلیفه شما باشم. بدانید که بی نظر شما کاری نمی‌کنم، بدانید که کلیدهای اموال شما با من است اما بی نظر شما یک درم از آن نمی‌گیرم، رضایت می‌دهید؟
گفتند: «آری»

گفت: «خدا یا شاهد باش، آنگاه به اینقرار با آنها بیعت کرد.»
ابوشرعابدی گوید: من آنروز به نزد منبر پیمبر خدا صلی الله علیه و سلم ایستاده بودم و هرچه می‌گفت می‌شنیدم.

ابوالملیح گوید: وقتی عثمان کشته شد علی سوی بازار رفت، و این به روز شنبه هجده روز رفته از ذی حجه بود، مردم از دنبال وی برفتند و خرسندی

کردند و او به باغ بنی عمرو بن جندول رفت و به ابی عمره بن عمرو گفت: «در را ببند.»

گوید: پس مردم پیامدند و در زدند و وارد شدند، طلحه و زبیر نیز بودند که گفتند: «ای علی! دست پیش آر تا با تو بیعت کنیم.» پس طلحه و زبیر با او بیعت کردند، وقتی طلحه بیعت می کرد حبیب بن ابی ذویب گفت: «بیعت از کسی آغاز شد که دستش چلاق است این کار سرنمی گیرد»

گوید: آنگاه علی سوی مسجد شد و به منبر رفت، تنبانی داشت با يك جامه بی جیب با عمامه خز، پاپوش خود را بدست گرفته بود و بر کمانی تکیه داده بود، مردم با وی بیعت کردند، آنگاه سعد را آوردند و گفتند: «با علی بیعت کن» گفت: «بیعت نمی کنم، تا همه مردم بیعت کنند، بخدا مایه زحمت او نخواهم شد.»

علی گفت: «بگذارید بروم»

گوید: پس از آن ابن عمر را آوردند و گفتند: «بیعت کن»

گفت: «بیعت نمی کنم تا همه مردم بیعت کنند»

گفت: «کفیلی بیار»

گفت: «کفیل ندارم»

اشتر گفت: «بگذار گردنش را بزنم»

علی گفت: «و لاش کنید، من کفیل او هستم، آنچه می دانم تو در کوچکی و بزرگی بدخوی بوده ای.»

حسن گوید: زبیر بن عوام را دیدم که در یکی از باغهای مدینه با علی بیعت کرد.

زهری گوید: مردم با علی بن ابی طالب بیعت کردند، آنگاه کس به طلب طلحه و زبیر فرستاد و آنها را به بیعت خواند که طلحه تعلل کرد.